

## بررسی آرای فقها دربارهٔ تبدیل مهریه به نرخ روز\*

- زینت جعفری فشارکی<sup>۱</sup>
- کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی

### چکیده

در سال ۱۳۷۶ تبصره‌ای به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی الحاق شد که می‌توان از آن به طرح تعدیل مهریه یاد کرد و از آنجا که قانونگذاری با الهام از احکام اسلامی شکل می‌گیرد کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی اقدام به کسب نظر از چند تن از مراجع عظام حوزه‌های علمیه در این زمینه نمود که برخی موافق و برخی مخالف و گروهی نیز به مصالحه فتوا دادند.

مخالفان طرح مذکور معتقدند در پرداخت دیون باید به قدرت اسمی پول توجه شود نه قدرت حقیقی آن، که مهمترین دلایل این گروه عبارت است از مثلی بودن پول، مسئله ربا و... و موافقان طرح هم به قاعده لاضرر، لزوم رعایت قاعده عدل و قسط و... استناد کرده‌اند و معتقدند اگر کاهش ارزش پول شدید باشد یقیناً عرف وقتی مدیون را بریء الذمه می‌شمارد که ارزش

\* تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۹/۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۳/۱۲

حقیقی پول را پرداخت کند.

واژگان کلیدی: تعدیل مهریه، جبران کاهش ارزش پول، مثلی و قیمی، قدرت خرید.

#### مقدمه

از نظر فقهی هر آنچه قابل تملک است می‌تواند مهر در نکاح قرار گیرد. بر این اساس مهریه ممکن است اعیان، منافع، دیون و حقوق باشد. از دیدگاه حقوق نیز هر چیز که مالیت داشته باشد و قابل تملک باشد می‌تواند مهر قرار گیرد. لکن در بسیاری از ادواجها مهریه هیچ یک از اموال ذکر شده نیست و خانواده‌ها ترجیح می‌دهند که وجه نقد را مهریه قرار دهند؛ زیرا تبدیل اموال یاد شده به اموال مورد نیاز به آسانی مقدور نیست. البته مشکل اساسی آن، از دست رفتن نقش واسطه یا کاهش آن است. این مسئله ایجاب نمود که تدبیری اتخاذ شود تا مالیت پول به آن برگردانده شود. در سال ۱۳۷۶ تبصره‌ای به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی الحاق شد که می‌توان از آن به طرح تعدیل مهریه یاد کرد. در همین راستا کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی که بررسی کننده طرح الحاق یک تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی به عنوان ماده واحده بود، اقدام به کسب نظر از چند تن از مراجع و آیات عظام حوزه‌های علمیه در این زمینه نمود که برخی مخالف و برخی موافق این طرح بوده و فتاویی نیز مصالحه را لازم دانسته‌اند.

از آنجا که برخی از فقها به دلایلی نیز استناد کرده‌اند در این نوشتار به بررسی دلایل آنها می‌پردازیم تا جایگاه فقهی این طرح تبیین شود.

### ۱- نظریه عدم تعدیل مهریه

جمعی از فقها مخالف تعدیل مهریه هستند و معتقدند در پرداخت دیون باید به قدرت خرید اسمی پول توجه شود نه قدرت حقیقی آن که در این خصوص نظر تعدادی از فقها را ذکر می‌کنیم.

حضرت امام خمینی رحمته‌الله‌علیه: «مقدار مهر همان است که قرار داده شده و با اختلاف ارزش پول و قدرت خرید، تغییر پیدا نمی‌کند» (موگهی، ۱۳۷۱: ۳۴۹).

آیه‌الله تبریزی رحمته‌الله‌علیه: «پول فی نفسه مال است (و سند مال نیست) و مثلی می‌باشد، بنابراین کسی که در مهر و امثال آن مبلغی را به پول رایج بدهکار شود طلبکار نمی‌تواند بیشتر از مبلغ مزبور مطالبه کند و افزایش یا کاهش خرید تأثیری در این حکم ندارد، و در صورت سقوط پولی از رواج بدهکار باید پول اعتباری آن را که عنوان همان پول را دارد، پرداخت نماید و الله العالم» (یوسفی، ۱۳۸۱: ۱۴۸).

آیه‌الله سیستانی: «آنچه همسر به عنوان مهریه استحقاق دارد همان مبلغی است که در عقد تعیین شده و با افزایش شاخص قیمتها تغییر نمی‌یابد؛ زیرا پول از مثلیات است، مگر اینکه پول به کلی از اعتبار ساقط شود که در این صورت قیمت ماقبل زمان سقوط را مستحق است» (موسایی، ۱۳۶۷: ۹۹).

نقد و بررسی: دیدگاههای آیات عظام سیستانی و تبریزی در این جهت متفق است که پول، مثلی است و قدرت خرید آن در مالیت آن دخالت ندارد، اما باید گفت بعضی محققان مثلی بودن پول را نپذیرفته‌اند که خود چند دسته‌اند:

عده‌ای پول را از کالاهای قیمی به حساب می‌آورند. آیه‌الله معرفت می‌گوید: به عقیده من اساساً پول قیمی است نه مثلی؛ زیرا آنچه در پول معتبر است مالیت آن است، یعنی ارزش کاربردی و توان خرید (ایزدپناه، ۱۳۷۴: ۱۴).

گروهی دیگر می‌گویند، پول نه مثلی است و نه قیمی، بلکه ماهیت سومی دارد. آیه‌الله موسوی بجنوردی می‌گوید:

به نظر ما پول نه مثلی است و نه قیمی، هرچند مال است؛ زیرا ضابطه مثلی و قیمی که فقها بیان می‌نمایند مربوط به اموال و کالاهایی است که ارزش ذاتی دارند (همان: ۴۰).

طبق نظر دیگری، پولهای فعلی هم مثلی و هم قیمی هستند. حاج شیخ محمد مهدی آصفی در این رابطه می‌فرماید:

مانعی ندارد که افراد عرضی یک مال، مثلی باشند و افراد طولی آن قیمی، می‌تواند افراد طولی پول را در صورتی که زمان، نسبتاً طولانی باشد و اختلاف ارزش (قدرت خرید) آن، فاحش باشد و از نظر عرف قابل اغماض نباشد، قیمی به حساب آورد اگرچه افراد عرضی آن مثلی باشد. البته این در صورتی است که اختلاف ارزش و قدرت خرید پول در دو زمان مختلف، در بازار قابل اغماض

نباشد و گرنه مثلی خواهد بود (همان: ۱۰).

بنابراین، این مطلب که پول امروزی از مثلیات باشد مسلم نیست. اگر هم پول را از مثلیات به شمار آوریم دخالت ندادن قدرت خرید پول امروزی در مثلی بودن آن قابل انتقاد است؛ زیرا معنا و مفهوم اصطلاحی مثلی و قیمی از ناحیه شرع بیان نشده است. مثلی و قیمی در متن آیه و حدیثی نیامده و آنچه در تعریف اصطلاحی این دو عنوان گفته شده تعریفی است که از طرف فقیهان در باب ضمان بیان گردیده است. به این معنا که ضامن در موقع ادای حق ذی حق، اگر آن حق مثلی باشد باید مثل آن را بدهد و اگر قیمی باشد می‌باید قیمت آن را پرداخت کند.

یکی از فقها در این رابطه می‌گوید:

مقصود از مثل برای شیء تلف شده آن است که از نظر اوصاف، قریب به شیء تلف شده باشد و منظور از قریب، قریب در اوصافی است که مالیت و زیادتی آن به آن اوصاف محقق گردد. بنابراین، در مثلی تنها اوصاف دخیل در مالیت، اعتبار دارد و سایر اوصافی که گاه غرض شخصی نه نوعی به آن تعلق گرفته و قیمت آن را تغییر دهد، شیء را از مثلیت خارج نمی‌کند؛ زیرا چنین خصوصیات در اشیاء مقصود عقلاً قرار نمی‌گیرد. بنابراین، چنانچه اشیاء خارجی غالباً نسبت به هم از چنین ویژگی برخوردار باشند مثلی محسوب می‌گردند و گرنه قیمی خواهند بود (تبریزی، بی تا: ۱۶۸/۲).

شیخ انصاری در مکاسب این قول را به مشهور نسبت داده که مثلی چیزی است که بهای اجزای آن یکسان باشد مثل گندم و جو و روغن و مانند آن و غیر مثلی چیزی است که بهای اجزای آن یکسان نباشد مانند زمین و درخت و مانند آن (به نقل از: محمدی، ۱۳۷۷: ۱۳۶).

در ماده ۹۵۰ قانون مدنی آمده: مثلی که در این قانون ذکر شده عبارت از مالی است که اشیا و نظایر آن نوعاً زیاد و شایع باشد مانند حبوبات و نحو آن و قیمی مقابل آن است. مع ذلک تشخیص آن با عرف است.

بنابراین مثلی و قیمی دو اصطلاح عرفی هستند، یعنی نظر عرف در مثلی یا قیمی بودن ملاک قضاوت خواهد بود و لازمه عرفی بودن دو عنوان مثلی و قیمی این

است که تعاریفی که فقیهان یا غیر فقیهان از مثلی و قیمی ارائه دادند، ضرورتاً تعاریفی نخواهند بود که در همه عصرها مورد قبول باشد؛ زیرا ممکن است دیدگاه عرف نسبت به این گونه امور در عصرهای مختلف تغییر کند. بنابراین تعاریف ارائه شده، در صورت صحیح بودن، ناظر به اشیایی است که مربوط به همان عصر می‌باشد، در نتیجه فقیهان عصرهای دیگر نمی‌توانند به تعاریف عصرهای گذشته اکتفا نمایند، بلکه لازم است با مراجعه دقیق به ارتکازات ذهنی عرف عام در عصر خود، دقت نظر کافی را در آن تعاریف به عمل آورند.

امام خمینی رحمته الله علیه در این باره می‌نویسد:

«و الظاهر أنّ تعاریف أصحابنا فی الأعصار التي لم تحدث فیها المعامل الحدیثة كانت علی طبق المثالیات فی ذلك الأعصار» (امام خمینی، ۱۴۱۰: ۳۳۲/۱)؛ ظاهراً تعاریف فقیهان در عصرهایی که کارخانه‌های جدید، ایجاد نشده بود، بر طبق اشیای مثلی در همان عصرهاست.

تحول معنایی دو اصطلاح مثلی و قیمی در اثر تغییر زمانها، در مورد مکانها نیز صادق است، یعنی ممکن است در منطقه‌ای عرف، یک شیء را مثلی بدانند، ولی در منطقه دیگر همان شیء از نظر عرف قیمی محسوب گردد.

در این باره آیه الله خویی می‌فرماید:

مثلی و قیمی به حسب زمانها و مکانها اختلاف پیدا می‌کند، به عنوان مثال پارچه‌ها و لباسها در قرنهای گذشته از قیمیها محسوب می‌شد، در حالی که در عصر حاضر از قبیل مثلیهاست؛ زیرا اکثر آنها به نحو واحدی بافته شده و غالباً در خارج افرادشان مثل هم هستند (به نقل از: توحیدی، ۱۳۷۱: ۱۵۲/۳).

به هر تقدیر با توجه به ماهیت پولهای امروزی و اینکه تمام ارزش و اعتبار آن مربوط به قدرت خرید آن است و بدون آن در حد یک کاغذ نقاشی شده تنزل پیدا می‌کند مثلی به شمار آوردن آن بدون در نظر داشتن قدرت خرید دور از واقعیت است در نتیجه اگر هم بپذیریم که پول امروزی مثلی است، قدرت خرید آن در مثلیت دخیل است.

آیه الله فاضل لنکرانی رحمته الله علیه:

به نظر اینجانب پول دارای ارزش اعتباری مستقل است و قیمت آن با قیمت خرید محاسبه نمی‌شود و اعتبار عقلایی هم مساعد این مطلب است، لذا اگر کسی صد تومان مدیون باشد نمی‌توان در اثر تغییر قدرت خرید گاهی او را نود تومان و در برخی اوقات دیگر او را صد و ده تومان مدیون دانست و اگر چنین باشد موضوعی برای ربای قرضی باقی نمی‌ماند و التزام به این معنا صحیح نیست، لذا در فرض سؤال، اگر پول مهریه واقع شده باشد شرعاً زوجه همان مقدار پول را طلب دارد و نمی‌تواند زاید بر آن چیزی بگیرد ولو اینکه ارزش آن کم شده باشد و الله العالم (فاضل لنگرانی، ۱۳۷۹: ۲۶۶).

**نقد و بررسی:** کلام این فقیه ارجمند حاوی دو نکته می‌باشد: نکته اول اینکه گفته شده «اگر کسی صد تومان مدیون باشد نمی‌توان در اثر تغییر قدرت خرید گاهی او را نود تومان و در برخی اوقات دیگر او را صد و ده تومان مدیون دانست». از این نکته چنین به نظر می‌آید که مطالبه مبلغی بیش از آنچه به ذمه مدیون آمده هرچند به بهانه کاهش قدرت خرید پول باشد مصداق ربای حرام است، اما باید گفت در اینکه ربا حرام است هیچ تردیدی نیست. حرمت ربا از مسلمات قرآن است و روایات فراوانی در حرمت آن و در مذمت ربا دهنده و رباگیرنده و عذاب اخروی آن وارد شده است (شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ۹۳/۷؛ شیخ صدوق، ۱۳۷۰: ۱۸۲؛ همو، ۱۴۰۴: ۵۶۶/۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۱۵).

بنابراین بحث در این رابطه ضرورتی ندارد. آنچه شایسته تبیین است این مطلب است که آیا مطالبه مبلغی زیادتر از مبلغ اسمی به دلیل کاهش ارزش پول هم مصداق ربای حرام است یا نه؟

در اکثر کتابهای لغت، ربا به معنای زیادی آمده است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۳: ۳۹/۲). در قرآن نیز به همین معنا استعمال شده است.

﴿يَحِقُّ لِلَّهِ الرِّبَا وَ يَرِي الصَّدَقَاتُ﴾ (بقره/۲۷۶).

در تعریف ربای قرضی گفته شده است:

شرط زیاده در (وام) جایز نیست به اینکه مالی را وام دهد به شرط اینکه وام گیرنده بیشتر از آنچه که وام گرفته، پردازد چه صریحاً شرط کرده باشند یا آن را در نیت و باطن داشته باشند، به طوری که قرض بر آن پایه واقع شود. و این همان ربای

قرضی است که حرام است و سخت گیری و شدت فراوان نسبت به آن در شرع وارد شده است. و بین اینکه زیاده عینی باشد، مانند ده درهم به دوازده درهم یا اینکه کاری باشد مانند دوختن لباس برای او، یا منفعت و یا انتفاع بردن باشد مثل استفاده کردن از عین رهنی که نزد اوست یا صفتی باشد مثل اینکه درهم شکسته را به او قرض بدهد به شرط اینکه درهم سالم به او بدهند (زیاده با هر کدام از اینها باشد) فرق نمی‌کند و همچنین فرقی نیست بین اینکه مالی که قرض داده شده ربوی باشد به اینکه از مکیل و موزون باشد و یا غیر ربوی باشد به اینکه معدود و شمردنی باشد مثل گردو و تخم مرغ (امام خمینی، ۱۳۸۰: ۶۳۹/۲).

تردیدی نیست که اگر کسی به دیگری قرض دهد و در فرض ثبات ارزش پول و کاسته نشدن از قدرت خرید آن، مبلغی بیش از آنچه داده مطالبه کند، این زیادی، ربا و حرام است، لکن این فرض از محل بحث خارج است. محل بحث در جایی است که در فاصله بین ایجاد دین و زمان پرداخت از مالیت و قدرت خرید پول کاسته می‌گردد. به عنوان مثال، فردی در زمانی از دیگری یکصد هزار تومان قرض کرده است که با این مبلغ امکان خرید یک دستگاه یخچال یا تلویزیون داشت، یک سال بعد، از ارزش پول و قدرت خرید آن کاسته شد و همان یخچال یا تلویزیون را می‌توان با صد و بیست هزار تومان خریداری کرد، در این مورد اگر بدهکار همان مبلغ عددی موضوع تعهد را به طلبکار پردازد، این شخص در عمل متضرر شده است، اگرچه از نظر عددی و اسمی میزان طلب خود را وصول کرده است، اما اگر همین شخص مبلغ صد و بیست هزار تومان پردازد، همان ارزش حقیقی طلب را پرداخته است. حال آیا ادله ربا شامل این قرض می‌شود؟ آیا این بیست هزار تومان هم حکم زیادی در قرض را دارد و حرام است؟

به نظر می‌رسد زیادی در فرض مذکور ربا نیست. چنانچه صاحب جواهر از فقه راوندی نقل می‌کند «ربا زیاده بر سرمایه است چه از همان جنس یا از مثل آن» (نجفی، ۱۹۸۱: ۳۳۴/۲۳).

پس هرگونه افزایش در وام ربا به شمار نمی‌آید. ربا افزودن بر سرمایه، یا همان افزایش مالی بر اصل مال پیشین است. چنین چیزی در مسئله ما نیست و از این رو در

گستره اطلاق آیات یا روایات مربوط به ربا قرار نمی‌گیرد. در واقع اعداد و ارقام روی اسکناس ارزش و اعتباری ندارد، آنچه اعتبار دارد، ارزش و مالیت آن است. ربا در صورتی صدق می‌کند که آنچه دریافت شده است از نظر مالی بیش از میزانی باشد که به ذمه مدیون است.

نکته دیگر اینکه گفته شد: «اگر چنین باشد موضوعی برای ربای فرضی باقی نمی‌ماند و التزام به این معنا صحیح نیست». این مطلب نیز محل تأمل است؛ زیرا حکم تابع موضوع است اگر در جایی ربا محقق شود حکم حرمت هم می‌آید و اگر موضوع منتفی شود، حکم نیز منتفی خواهد شد. چه بسا احکامی که در گذر زمان موضوع آن محقق نمی‌شود. از این گذشته، ربای فرضی مصادیق دیگری هم دارد و آن مطالبه مبلغی زیادتر از آنچه به ذمه آمده، در فرض ثبات ارزش پول است. پس موضوع ربای فرضی از بین نمی‌رود. برعکس می‌توان گفت: اگر مطالبه افت مالیت پول ربا و حرام باشد، موضوع فرض از بین می‌رود. با وجود نوسان زیاد پول، وقتی افراد مجاز نباشند کاهش ارزش را مطالبه نمایند، بیم آن می‌رود که وام بدون بهره و قرض الحسنه با توجه به تورم روزافزون پولهای در گردش برچیده شود (هدایت نیانگنجی، ۱۳۸۵: ۱۵۴ و ۱۵۵).

آیه الله صافی گلپایگانی:

به طور کلی اگر بدهی اشخاص، اسکناس رایج و مانند آن باشد و موعد پرداخت آن رسیده باشد یا اشتغال ذمه به آن به طور نقد باشد، به عبارت آخری بدهی مذکور حال یا در حکم حال باشد و با مطالبه داین بدهکار مسامحه و تأخیر در ادا نماید و با افزایش شاخص قیمتها و تغییر قدرت خرید، مالیت و قدرت خرید آن زاید از متعارف و به نحو غیر متسامح فیه کاهش یابد، ظاهر این است که عرفاً طلبکار متضرر شده و بدهکار نسبت به ضرر مذکور که از دیرکرد پرداخت طلب بستانکار حاصل شده ضامن می‌گردد. علی‌هذا اگر اسکناس مورد صدق، با رضایت زوجه در ذمه زوج باقی مانده باشد، ظاهر این است که زوج، ضامن ضرر و تنزل مالیت آن نیست و اگر با عدم رضایت او از پرداخت خودداری کرده باشد زوج ضامن ضرر زوجه است... (همان: ۱۵۷).

نقد و بررسی: تکیه اصلی استدلال فوق بر ضرر است و چون در مورد مهریه

زوجه، تا پیش از مطالبه زوجه، شرایط ضرر قابل جبران محقق نیست، زوج ضامن آن نمی‌باشد. ضرر وارد شده (کاهش ارزش پول) منتسب به زوج نیست و علاوه بر آن، تصرف زوج هم امانی است و پس از مطالبه زوجه، وصف امانی زایل می‌شود و استدلال فوق مبتنی بر این پیش فرض است که آنچه به ذمه مدیون (زوج) قرار گرفته، مثلاً یک اسکناس هزار تومانی بدون لحاظ قدرت خرید بوده است. سپس نتیجه گیری می‌شود که هرگونه تغییری در ارزش آن تا پیش از مطالبه، در ضمان زوج نخواهد بود. زوج ضامن یک اسکناس هزار تومانی است و با پرداخت همان، دین خود را ادا کرده است این پیش فرض محل مناقشه است. موافقان تعدیل می‌گویند: مدیون لازم نیست چیزی بیش از آنچه متعهد است بپردازد، لکن نباید کمتر از میزان تعهد را ادا کند. بر خلاف تصور مخالفان، در مواردی که ذمه شخصی به مبلغی پول امروزی مشغول می‌شود، آنچه به ذمه او آمده ارزش و قدرت خرید پول است. اگر مبلغی با همان ارزش و قدرت خرید به ذمه آمده ادا شود، دین ادا شده و هیچ یک از طرفین ضرر نکرده است. اما اگر مدیون در فرض کاهش ارزش، همان مبلغ عددی و اسمی را بپردازد، مدیون سود برده و داین ضرر کرده است.

## ۲- نظریه تعدیل مهریه

بر خلاف نظریه نخست، جمع زیادی از فقیهان به لزوم تعدیل مهریه و جبران کاهش ارزش پول در دیون و ضمانات قائلند. در زیر آرای تعدادی از فقیهان را نقل می‌کنیم.

آیه الله خامنه‌ای: «باید طبق قانونی که در این زمینه دارد عمل شود» (به نقل از: پولادی، ۱۳۸۳: ۱۶۰).

آیه الله حسین نوری همدانی:

از آنجا که پول رایج هر عصر و زمانی مبین ارزشها و بیانگر نسبت‌های مختلف بین کالاها و خدمات است و اساساً فلسفه وجودی پول نیز از همین اصل نشئت می‌گیرد، لذا به نظر حقیر لازم است به طور کلی در باب دیون و جنایات و

ضمانات ارزشها و قدرت خریدها را که در زمانهای مختلف متفاوت می‌شود، همیشه در نظر بگیریم و به حساب بیاوریم تا راه توجه و ضرر و زیان را نسبت به داین و مجنی علیه و مضمون له مسدود سازیم؛ البته تعیین کمیّت و مقدار آن در زمان تأدیه باید با نظر متخصص باشد. موضوع مورد سؤال در مورد مهریه نیز در ضابطه مذکور مندرج است (به نقل از: یوسفی، ۱۳۸۱: ۶۰).

با دقت در کلام این فقیه ارجمند می‌یابیم که دلیل ایشان برای لزوم و ضرورت جبران کاهش ارزش پول، قاعده لاضرر می‌باشد.

**نقد و بررسی:** در اینکه ضرر در دین مبین اسلام نفی شده است، سخنی نیست و روایات فراوانی بر نفی ضرر در اسلام دلالت می‌کند (کلینی، ۱۳۶۵: ۲۹۲/۵) از جمله در قضیه معروف «سمرة بن جندب» رسول خدا ﷺ به مرد انصاری فرمود: «فإنه لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام» (همان). حال آیا با استناد به روایات نفی ضرر می‌توان مدیون (زوج) را ملزم به جبران کاهش پول در دیون مالی نمود؟

استناد به این قاعده برای حکم به ضمان در مورد بحث منوط به تحقق شرایط زیر است:

الف) تحقق ضرر مسلم باشد نه محتمل؛

ب) ضرر وارد شده منتسب به شخص مدیون باشد، اگر بین کاهش ارزش پول و فعل مدیون رابطه علیت و سببیت وجود نداشته باشد، نمی‌توان مدیون را مسئول ضرر وارد شده به دارایی بستانکار دانست؛

ج) حدیث نفی ضرر، علاوه بر نقش بازدارندگی، نقش سازندگی را هم ایفا کند. به عبارت دیگر، قاعده نفی ضرر علاوه بر بیان حرمت ضرر رساندن به دیگری، مبین لزوم جبران ضرر هم باشد.

فقدان هر یک از شرایط یاد شده مانع از استناد به این قاعده در بحث جبران کاهش ارزش پول خواهد بود.

اما در مورد شرط اول، شکی نیست که کاهش ارزش پول باعث از دست رفتن بخشی از دارایی شخصی شده و این ضرر است. بنابراین تحقق ضرر در مورد بحث مسلم و قطعی است. در مورد شرط دوم، مدیون در صورتی عامل ایراد ضرر شناخته

می‌شود که دین مؤجل بوده و او بدون اذن یا اجازه بستانکار از پرداخت دین در موعد معین امتناع کرده باشد. یا دین عندالمطالبه بوده و مدیون با وجود مطالبه بستانکار از ادای دین خودداری کرده باشد. اما اگر تأخیر در ادای دین با رضایت بستانکار صورت گرفته یا او اصلاً مطالبه نکرده باشد، نمی‌توان مدیون را مسئول افت مالیت پول شناخت. به بیان دیگر، رضایت بستانکار یا عدم مطالبه او مانع استناد به قاعده لاضرر است؛ زیرا در آن فرض، او خود در تحقق ضرر نقش داشته است در نتیجه به استناد قاعده نفی ضرر، کاهش ارزش پول در فاصله بین ایجاد دین تا موعد پرداخت با زمان مطالبه به هیچ وجه بر عهده مدیون قرار نمی‌گیرد.

در مورد شرط سوم باید گفت: در اینکه آیا حدیث نفی ضرر می‌تواند اثبات ضمان کند اختلاف وجود دارد، عده‌ای از فقها از جمله مرحوم نایینی معتقدند قاعده لاضرر اثبات ضمان نمی‌کند (نجفی خوانساری، ۱۳۷۹: ۱۳۲؛ خوانساری، ۱۳۵۵: ۱۹۲/۵؛ بجنوردی ۱۴۱۹: ۲۳۵/۱). عده‌ای دیگر از فقها اضرار به دیگری را از اسباب ضمان شمرده و معتقدند که حدیث لاضرر افزون بر نفی حکم ضرری، اثبات ضمان نیز می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶: ۸۵/۱).

بنابراین استناد به حدیث لاضرر در مورد بحث، به دلایل فقدان شرط دوم دشوار است. مهریه زوجه غالباً به صورت عندالمطالبه است و چون بدون مطالبه زوجه بر ذمه زوج باقی مانده نمی‌توان زوج را ملزم به ضمان کاهش ارزش پول مهر نمود، مگر آنکه زوجه مهرش را مطالبه کرده باشد که در آن فرض هم اثبات آن دشوار است. علاوه بر این در صورتی که ضرری متوجه کسی یا مال وی گردد، اگر انسان بتواند آن ضرر را از او دفع کند، از مفاد این روایات نمی‌توان استفاده نمود که دفع چنین ضرری واجب و لازم باشد و دلیل آن هم حکم عقل می‌باشد، ولی برخی به ادله براهت استناد جسته‌اند (همان: ۸۷).

از این مطالب این امر روشن می‌شود که برای وجوب جبران کاهش ارزش پول توسط مدیون نمی‌توان به این قاعده تمسک کرد.

آیه الله مشکینی رحمته الله علیه:

در رابطه با مطلب مورد سؤال به نظر اینجانب در مهریه‌های قدیمی و بلکه در تمام



دیون پولی غیر نقدین که پرداخت نشده و در بازار روز به حکم زوال مالیت است، باید راه عادلانه برای تأمین حقوق پیدا شود. مهریه همسر مؤمنی قبل از چهل سال چهار صد تومان بود و آن وقت قیمت یک باغ بود و فعلاً در حدود شانزده عدد تخم مرغ طبیعی است. به نظر می‌رسد باید وجه رایج آن زمان را با طلا تحدید کنند و امروز طلا یا قیمت امروز طلا را بدهند، و اولی اینکه به قیمت کار کارگر حساب کنند (یوسفی، ۱۳۸۱: ۹۰).

ایشان برای لزوم جبران کاهش ارزش پول به قاعده عدل و قسط استناد کرده‌اند. نقد و بررسی: لزوم رعایت قاعده عدل و قسط و عدم ظلم در حق دیگران از اموری است که عرف، عقل، اجماع، آیات و روایات بر آن تأکید و تصریح دارند و از امور ضروری و بدیهی دین اسلام می‌باشد، اما برای آنکه معلوم شود عدالت می‌تواند مثبت ضمان کاهش ارزش پول بر مدیون و زوج باشد یا خیر، لازم است بدانیم عدالت چیست. حضرت علی علیه السلام در حکمت ۴۳۷ می‌فرماید: «العدل یضع الأمور مواضعها» (شریف رضی، ۱۳۷۹: ۴۴۰)؛ عدل هر چیزی را در جای خود قرار می‌دهد.

از تعریف عدالت، به روشنی فهمیده می‌شود که مبنای عدالت، حق است؛ به عبارت دیگر، عدالت همان «رعایت استحقاقها» است. اما آیا از عدالت می‌تواند فهمید که حق چیست و صاحب آن کیست؟ به عبارت دیگر آیا عدالت می‌تواند معیار تثبیت یا تشخیص حق باشد؟ یا لازم است در مرتبه‌ای جلوتر، حق ثابت شده و به طریقی تشخیص داده شود سپس به کمک اصل عدالت و نفی ظلم، به رعایت حقوق حکم کرد.

آیه‌الله شاهرودی در این رابطه می‌نویسد:

به کمک عدالت نمی‌توان ثابت کرد که حق بستانکار چیست. اگر معلوم بود که در مورد افت مالیت پول بستانکار ذی‌حق است، بی‌شک عدالت ایجاب می‌کرد که در ادای دین به آن توجه شود، ولی این مسئله اصل دعوا بوده و اثبات آن با عدالت مصادره به مطلوب است (به نقل از: ایزدپناه، ۱۳۷۴: ۷۸).

به نظر می‌رسد این اشکال صحیح باشد و از این قاعده نمی‌توان اثبات حق به مبلغ بیش از مقدار اسمی نمود، اما نکته قابل ملاحظه این است که اگر حق داین به

بیش از مبلغ اسمی معلوم باشد آیا نمی‌توان به این قاعده تمسک کرد؟ در اینجا می‌توان اظهار داشت که ادای دین یک امر عرفی است و هنگامی که ارزش پول کاهش شدید نماید، عرف پرداخت مبلغ اسمی را ادای کامل دین نمی‌شمارد یا بر طبق دلیل مثلی، بازپرداخت مبلغ اسمی ادای دین محسوب نمی‌شود؛ یعنی حق داین بیش از مبلغ اسمی است و مدیون بیش از مبلغ اسمی را ضامن است.

بنابراین در اثبات ضمان بیش از مبلغ اسمی از قاعده عدل و قسط استفاده نکرده‌ایم. اما چه مبلغی بیش از ارزش اسمی را مدیون باید پرداخت کند؟ برای جواب می‌توان از قاعده عدل و قسط بهره جست، بنابراین در موردی که نص شرعی وجود ندارد نظیر بسیاری از موضوعات عرفی، می‌توان با مراجعه به عرف و داوری عرف راجع به حق و مقدار آن تعیین تکلیف نمود.

آیه‌الله مکارم شیرازی:

اگر تورم در زمان کوتاه و مقدار معمولی باشد محاسبه نمی‌شود، چرا که همیشه تغییراتی در اجناس و قدرت خرید پول پیدا شده و می‌شود و سیره مسلمانان و فقها بر عدم محاسبه تغییرات جزئی بوده است، ولی اگر تورم شدید و سقوط ارزش پول زیاد باشد تا آن حد که در عرف پرداختن آن مبلغ ادای دین محسوب نگردد باید بر اساس وضع حاضر محاسبه کرد و در این مسئله تفاوتی میان مهر و سایر دیون نیست (یوسفی، ۱۳۸۱: ۸۴).

ایشان در جایی دیگر می‌فرماید:

... در مورد مهریه‌های قدیم زنان یا مطالباتی از این قبیل، احتیاط واجب می‌دانیم که باید به نرخ امروز حساب شود یا لاقلاً مصالحه کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱: ۱۶۱).

این فقیه ارجمند دلیل این نظریه را داوری عرف قرار داده است.

نقد و بررسی: اگر در تشخیص مفاهیم و مصادیق یا موضوع احکام شرعی و یا خود احکام شرعی، رفتار و قضاوت عرف حجت باشد، عرف اهل نظر و دقت مقصود می‌باشد، نه عرف اهل تسامح و تساهل و نه عرف متخصص.

امام خمینی رحمته الله علیه در این باره می‌نویسد:

مقصود از عرف در مقابل عقل، عرف اهل تسامح نیست... بلکه مقصود عرفی

است که در تشخیص مفاهیم و مصادیق، دقیق می‌باشد و تشخیص چنین عرفی میزان در موضوع احکام است. چنین عرفی، مقابل عقل دقیق برهانی قرار دارد... موضوع احکام شرعی از آنهایی نیست که عرف در آن تسامح کند، بلکه موضوع حکم شرعی، موضوع عرفی حقیقی است بدون اینکه هیچ‌گونه تسامحی از طرف عرف صورت گیرد (امام خمینی، ۱۳۶۸: ۱۸۴/۱).

بنابراین، اگر بخواهیم حکم جبران کاهش ارزش پول را با نظر داشت به واکنش عرف در مقابل آن، صادر کنیم در اینجا سراغ عرفی که اصلاً از تورم و بی‌ارزش شدن پول سر در نمی‌آورد، نمی‌رویم، همچنین رفتار متخصصین اقتصادی که حتی ممکن است ۰/۰۰۱ نرخ تورم سالانه و کاهش ارزش پول را در تحلیلهای اقتصادی خودشان مورد ملاحظه قرار دهند، ملاک نمی‌باشد، بلکه عموم مردمی که حداقل می‌فهمند ارزش پول آنها مرتب در حال نقص و کاستن می‌باشد. نوع واکنش آنها در مقابل کاهش ارزش پول در دیون و سایر روابط مالی حکایت از داوری آنها دارد و آن ملاک تعیین حکم برای فقیه قرار می‌گیرد.

علاوه بر اینکه نظر و داوری عرف عام و عقلای یک عصر و مکان، قابل تعمیم به تمام اعصار و مکانها نمی‌باشد؛ زیرا اموری ممکن است نزد عرف و عقلای برخی اعصار و امکان از اهمیت خاصی برخوردار باشد، ولی عرف عام سایر اعصار و امکان هیچ‌گونه اهمیتی به آن ندهند. بنابراین یک امر عرفی ممکن است نسبت به زمانها و مکانهای متفاوت، فرق داشته باشد.

با ملاحظه مطلب فوق، در این استدلال بین واکنش عرف محیطهای مختلف فرق گذاشته شده است. ممکن است در یک زمانی مردم در مقابل کاهش سالانه پول به مقدار ۱۰ درصد از خود واکنش نشان ندهند و مبلغ اسمی پول خود را که بعد از یک سال دریافت می‌کنند، بدون نقص بدانند که در این صورت جبران کاهش ارزش پول در این عرف، زیادی، ربا و حرام خواهد بود. اما اگر در طول زمان، همین عرف به هر علتی از تسامحات خود بکاهد و مثلاً بعد از ۱۰ سال در روابط مالی خود در نرخ تورم فوق (۱۰ درصد سالانه) از خود واکنش نشان دهد و از رفتار آنها کشف شود که آنها جبران کاهش ۱۰ درصدی ارزش پول را زیادی محسوب

نمی‌کنند، بلکه عدم جبران آن را نقص و عیب برای پول می‌شمارند، جبران ۱۰ درصدی کاهش ارزش پول لازم و ربا نخواهد بود.

همین امر در یک زمان برای دو مکان نیز مطرح می‌باشد. عرف عام جامعه ما ممکن است در مقابل تورم ۱۰ درصدی سالانه از خود واکنش نشان ندهند و بازپرداخت نقدی را در پایان سال بدون نقص و مثل همان چیزی بدانند که یک سال قبل دریافت کرده بود و لذا جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا خواهد بود. اما در همین زمان ممکن است عرف کشور آلمان، با صرف نظر از اینکه ربا را مجاز می‌شمارند در مقابل کاهش ارزش پول ۱۰ درصدی به شدت از خود واکنش نشان داده و دریافت اسمی آن را مثل همان پولی که در یک سال قبل پرداخت کرده بود، ندانند، بلکه نقص در مال و پول می‌شمارد، در چنین عرفی جبران کاهش ارزش پول زیادی و ربا محسوب نمی‌شود.

بنابراین یک فقیه ممکن است در فرض بالا (نرخ تورم ۱۰ درصد در سال در ایران) فتوا به عدم جواز جبران کاهش ارزش پول بدهد، اما سوار هواپیما شود و در همان روز در کشور آلمان فرود آید و برای مسلمانان آنجا فتوا به جواز، بلکه وجوب جبران کاهش ارزش پول بدهد (یوسفی، ۱۳۸۱: ۸۷).

آیه‌الله محمد تقی بهجت: «منصرف از وجه رایج، مصرف زمان تعیین مهر است و مرجع تشخیص، عرف مطلع به قیمتهاست».

همچنین در استفتایی که در مورد مثلی و قیمی بودن پول اعتباری به عمل آمده، در پاسخ نوشته‌اند: «پول از مثلیات است».

از این دو گفتار می‌توان نتیجه گرفت که ایشان پول اعتباری را به حسب ارزش مبادله و قدرت خرید حقیقی مثلی می‌دانند (یوسفی، ۱۳۸۱: ۸۲).

آیه‌الله صانعی:

بعید نیست اگر نگوییم که ظاهر است آنکه در مثل باب مهر و ثمن مبیع و موارد کلی و اشتغال ذمه به نقد رایج، ما فی الذمه نقد است با مالتیش که همان قدرت خرید در آن زمان می‌باشد، چون همان قدرت خرید عامل رغبت است و موجب مالیت و آن هم به تبع عین مضمون است والا یک قطعه کاغذ منقوش نه قیمتی



دارد و نه مورد رغبت، و واضح است که بر پایه قدرت خرید هم مالیت اسکناس ده تومانی از پنجاه تومانی جدا و ممتاز می‌گردد، بناءً علی هذا در مفروض سؤال و باب مهر آنچه را که زوجه طلبکار است و ذمه زوج به آن مشغول است، همان مقدار از نقد رایج است که در عقد آمده با قدرت خرید در آن زمان و امروز هم باید از نقد رایج از باب مهر به قدری پرداخت گردد که همان قدرت خرید را تأمین نماید تا از عهده ضمانت به مثل عرفی که اصل در ضمان و برائت ذمه است بیرون آمده باشد، به علاوه که پرداخت مثل اصطلاحی و ما به التفاوت هم محقق گشته و به نظر معروف که ضمان در مثلی به مثل و در قیمی به قیمت هم عمل شده و ناگفته نماند اگر مسئله تناسب با افزایش شاخص قیمتها و تغییر قدرت خرید برگردد، عرفاً به همان مقدار بدهکاری و مقدار مضمون و مورد ذمه، مطلب تمام است والا باید راهی دیگر را کارشناسان و نمایندگان معظم پیدا نموده و تصویب فرمایند و آنچه به نظر اینجانب ساده می‌رسد اینکه معیار و شاخص را مثل طلا قرار داده که مردم هم معتقدند اختلاف قیمتها را با آن می‌توان معلوم نمود. یعنی اگر با صد تومان در ده سال قبل ده مثقال طلا می‌توان خرید و مهریه صد تومان بوده و امروز زوجه طلبکار مقدار پول و نقد رایجی است که بتوان آن مقدار طلا را خریداری نمود (صانعی، ۱۳۷۷: ۳۸۳).

از این متن فقهی نیز کاملاً آشکار می‌شود که پولهای اعتباری به حسب قدرت خرید حقیقی مثلی می‌باشند.

**نقد و بررسی:** از کلام این دو فقیه بزرگوار می‌توان نتیجه گرفت که پولهای اعتباری به حسب قدرت خرید و ارزش مبادله‌ای حقیقی، مثلی هستند. بنابراین، هنگام ادای دین باید همسانی در قدرت خرید حقیقی زمان دریافت پول اعتباری را ملاحظه نمود و مدیون باید مقدار قدرت خرید حقیقی پول را به داین پردازد. این سخن بدان معناست که جبران کاهش ارزش پول در دیون و سایر روابط مالی واجب و لازم است.

برابر قاعده ضمان واقعی که به آن ضمان مثل و قیمت نیز می‌گویند، هر کس نسبت به مال دیگری ضامن فرض شود، ابتدا در عالم اعتبار، نفس مال بر عهده وی می‌آید برابر این گونه ضمان در صورت موجود بودن عین مال برگرداندن آن بر عهده ضامن بوده و در صورتی که تلف شده باشد، مثل مال اگر مثلی باشد و قیمت

آن اگر قیمی باشد در عالم اعتبار به عهده ضامن می‌آید و وی ملزم به برگرداندن هر یک بر حسب مورد به صاحب آن است، اما در اینکه پول امروزی مثلی یا قیمی است اتفاق نظری وجود ندارد و در این مورد نظریه‌های مثلی، قیمی، نه مثلی و نه قیمی، هم مثلی و هم قیمی از طرف فقها ارائه شده است و برخی از فقها با لحاظ دید و نظر عرفی، پولهای اعتباری را به حسب قدرت خرید، مثلی می‌دانند، ولی بعضی دیگر با همین معیار، پول را به حسب ارزش اسمی، عدد، رقم، رنگ و سایر ویژگیهای ظاهری، مثلی می‌دانند. گروه اول، جبران کاهش ارزش پول را لازم می‌شمارند، اما گروه دوم آن را مجاز نمی‌دانند.

اما در صورت شک در مثلی یا قیمی بودن تکلیف چیست؟ آیا یک اصل اولی در این خصوص وجود دارد که بر اساس آن عمل شود یا خیر؟ بحث فوق از این جهت اهمیت دارد که از نظر فقهی در تعریف مثلی و نیز در بسیاری از مصادیق آن اختلاف وجود دارد.

شیخ انصاری می‌نویسد: هر کالایی که به اتفاق و اجماع مثلی باشد ضمان آن به مثل است و در این اشکالی نیست، اما اگر در مثلی و قیمی بودن یک کالا اختلاف باشد دو احتمال را مطرح کرده‌اند:

احتمال نخست آنکه اصل، تخیر ضامن است. او اختیار دارد که مثل را ادا کند یا قیمت را، دلیل این احتمال اصل برائت ذمه ضامن از مقدار زیادتر از آن است. احتمال دوم، تخیر مالک است. او حق دارد که مثل را طلب کند یا قیمت را و دلیل این احتمال چند چیز است:

الف) اصل عدم برائت ذمه ضامن: اگر ضامن چیزی را ادا کند که مالک راضی نباشد شک می‌کنیم که در این صورت ذمه ضامن بری شده است یا خیر؟ اصل ایجاب می‌کند که ذمه‌اش را مشغول بدانیم.

ب) عموم حدیث «علی الید»: بر اساس این حدیث، ذوالید ضامن است تا آنچه را به ذمه گرفته است ادا کند. مقتضای این حدیث، باقی بودن ضمان، در صورت ادای غیر عین است. از این مطلب یک مورد خارج می‌شود و آن فرضی است که مالک به چیز دیگری رضایت دهد؛ بنابراین، اگر مالک به چیز دیگری رضایت

ندهد ذمه ضامن همچنان مشغول است.

شیخ انصاری، در پایان تخییر مالک در موارد شک را بر تخییر ضامن ترجیح می‌دهد (انصاری، ۱۳۷۵: ۱۰۶).

### ۳- نظریه مصالحه

عده‌ای از فقها معتقد به تأثیر کاهش ارزش پول در نوع پرداخت مهر نیستند، اما حکم جدیدی نیز نمی‌دهند، بلکه معتقدند که زن و مرد باید با یکدیگر مصالحه کنند، یعنی مهر، طوری محاسبه شود که هم مرد و هم زن راضی باشند در این خصوص نظر آیه‌الله وحید خراسانی را ذکر می‌کنیم.

ایشان بنا به نقل دفترشان در خصوص مهریه، معتقدند که اگر مبلغی پول رایج برای مهریه تعیین شده باشد مثلاً یک هزار تومان، با توجه به اینکه در گذشته این مبلغ قیمت یک خانه معمولی بوده و اکنون حتی یک متر از خانه نمی‌شود، لذا بنا بر احتیاط واجب باید طرفین مصالحه کنند و با تراضی، متوسط ارزش آن زمان و این زمان پرداخت شود (به نقل از: باطنی، ۱۳۷۷: ۱۰۸).

**نقد و بررسی:** فتوای به مصالحه، حاکی از تردید در چیزی است که به ذمه مدیون آمده است. اگر آنچه به ذمه آمده مبلغ اسمی پول باشد، مدیون چیزی بیش از آن را ضامن نخواهد بود. اما اگر آنچه به ذمه آمده مبلغ اسمی و قدرت خرید آن باشد بی شک، مدیون ضامن کاهش ارزش پول بوده و جز با پرداخت آن ذمه‌اش بری نمی‌شود.

گروهی از موافقان تعدیل مهریه برای ضمان کاهش ارزش پول به لزوم تفریغ ذمه یقینی اشاره کرده‌اند که در مورد کاهش مالیت مهریه‌های ریالی، هرگاه زوج مبلغ اسمی مهریه را بپردازد، براءت ذمه حاصل نشده است و در فرض تردید در حصول براءت، اصل اشتغال ذمه است. یکی از فقها گفته است:

زوجه مالک آن میزان توان خرید است و هر وقت بخواهد می‌تواند آن را مطالبه کند و زوج نیز هرگاه بخواهد این بدهی خویش را تأدیه نماید باید همان میزان قدرت خرید را بپردازد تا ذمه‌اش تفریغ گردد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۸: ۱۷).

استدلال یادشده دارای دو قسمت و قسمت دوم فرع بر قسمت اول است. به این بیان که اشتغال ذمه شخص (زوج) باید یقینی باشد تا براءت ذمه یقینی را ایجاب کند؛ باید معلوم شود آیا قدرت خرید نیز به ذمه زوج آمد یا صرف مبلغ اسمی پول. اگر مبلغ اسمی همراه قدرت خرید به ذمه او آمده باشد و این یقینی باشد زوج باید مبلغی را بپردازد که با ما فی الذمه او برابر باشد تا ذمه‌اش بری شود و در صورت شک در فراغت ذمه، حکم به اشتغال ذمه می‌شود. بنابراین، این استدلال به تنهایی نافع نبوده و ضمان کاهش ارزش پول را ثابت نمی‌کند و در ظاهر به دلیل یقینی نبودن اشتغال ذمه به قدرت خرید و تردید در آن در نظر جمعی از فقها، آنان حکم به مصالحه کرده‌اند.

### نتیجه گیری

با آنکه تعدادی از فقها و علمای بزرگوار معتقدند که کاهش ارزش پول تأثیری در مهر زن ندارد، اما به نظر می‌رسد طرح مورد بحث از جهت فقهی بدون اشکال باشد؛ زیرا عرف و عقلا در مبادلات خود با پول، کانون توجه خود را روی ارزش مبادله‌ای و قدرت خرید آن متمرکز می‌کنند نه روی ارزش مصرفی یا عدد و رقم آن و تنها ارزش مبادله‌ای پول در نظر عرف اهمیت دارد و واکنشهای عرف در مقابل ارزش مبادله‌ای آن است. وقتی مردم پیش‌بینی می‌کنند که قیمت‌ها بالا خواهد رفت و ارزش پول آنها کاهش پیدا خواهد کرد جهت حفظ ارزش پول و جلوگیری از کاهش دارایی خود دست به اقداماتی همچون تبدیل داراییهای نقدی خود به کالاهای بادوام مثل زمین و غیره می‌کنند و اساساً اگر بپذیریم که ارزش دارایی نقدی کسی کاهش پیدا کرده است، جبران آن زیادی محسوب نمی‌شود، بلکه برطرف کردن نقص آن است نه افزودن بر دارایی آن. کسی که کاهش ارزش دارایی نقدی را درک کند اگر آن کاهش و نقص جبران گردد هیچ‌گاه نمی‌گوید بر آن دارایی چیزی افزوده شده است.

بنابراین، می‌توان گفت در تعدیل مهریه کاهش ارزش پول جبران شده است و اضافه صدق نمی‌کند در نتیجه ربا هم نخواهد بود.

۱. قرآن کریم.
۲. امام خمینی، سیدروح‌الله، الرسائل، چاپ سوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۸ ش.
۳. همو، تحریر الوسیله، ترجمه علی اسلامی، چاپ نوزدهم، بی‌جا، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
۴. همو، کتاب البیع، چاپ چهارم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ق.
۵. انصاری، شیخ مرتضی، کتاب المکاسب، چاپ سنگی، تبریز، بی‌نا، ۱۳۷۵ ق.
۶. ایزدیناه، عبدالرضا، «احکام فقهی کاهش ارزش پول»، فقه اهل بیت، شماره ۲، ۱۳۷۴ ش.
۷. باطنی، سیدمحمد، بررسی فقهی و حقوقی تأثیر تورم در بازپرداخت دیون، تهران، ساجد، ۱۳۷۷ ش.
۸. بجنوردی، سیدمحمدحسن، القواعد الفقهیه، قم، الهادی، ۱۴۱۹ ق.
۹. پولادی، ابراهیم، مهریه و تعدیل آن، تهران، دادگستر، ۱۳۸۳ ش.
۱۰. تبریزی، شیخ جواد، ارشاد الطالب (تعلیق بر مکاسب)، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، بی‌تا.
۱۱. توحیدی، محمدعلی، مصباح الفقاهه (تقریرات درس آیه‌الله خوئی)، چاپ سوم، وجدانی، ۱۳۷۱ ش.
۱۲. خوانساری، سیداحمد، جامع المدارک، چاپ دوم، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۵۵ ق.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن الکریم، بی‌جا، طلیعة النور، ۱۴۲۶ ق.
۱۴. شریف رضی، محمد بن حسین بن محمد، نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، چاپ هفدهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹ ش.
۱۵. شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن حسن، الامالی، ترجمه آیه‌الله کمره‌ای، چاپ پنجم، تهران، کتابچی، ۱۳۷۰ ش.
۱۶. همو، من لایحضره الفقیه، چاپ دوم، قم، النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۱۷. شیخ طوسی، محمد بن حسن بن علی، التهذیب، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۱۸. صانعی، یوسف، مجمع المسائل، چاپ سوم، بی‌جا، میثم تمار، ۱۳۷۷ ش.
۱۹. فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل استفتائات، چاپ ششم، بی‌جا، مهر، ۱۳۷۹ ش.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۲۲. محمدی، ابوالحسن، قواعد فقه، چاپ سوم، تهران، دادگستر، ۱۳۷۷ ش.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، استفتائات جدید، تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان‌نژاد، چاپ سوم، قم، مدرسه الامام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، ۱۳۸۱ ش.
۲۴. همو، القواعد الفقهیه، چاپ چهارم، قم، مدرسه الامام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام)، ۱۴۱۶ ق.
۲۵. موسائی، میثم، تبیین مفهوم و موضوع ربا از دیدگاه فقهی، تهران، مؤسسه تحقیقات پولی، ۱۳۷۱ ش.
۲۶. موگهی، عبدالرحیم، احکام خانواده، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۲۷. نجفی خوانساری، موسی، قاعده لاضرر، دروس الفقیه العظیم المیرزا محمدحسین الغروی النائینی، تحقیق محمدحسن الاحمدی الفقیه، اصفهان، کانون پژوهش، ۱۳۷۹ ش.
۲۸. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، چاپ هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
۲۹. هدایت نیانگنجی، فرج‌الله، حقوق مالی زوجه، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ ش.
۳۰. یوسفی، احمدعلی، «جبران کاهش ارزش پول»، فقه اهل بیت، شماره ۳۱، ۱۳۸۱ ش.

## بررسی قاعدهٔ جَبِّ

### الإسلام يجب ما قبله والتوبة تجب ما قبلها\*

□ سیدمحمدانور علوی

□ کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی

#### چکیده

هر گاه آیین جدیدی برای مردم از سوی خداوند فرود می‌آید یا اینکه افراد جدید به آیینی می‌گروند، یکی از پرسشهای اصلی پس از این گرایش و اعتقاد برای دینداران جدید رفتارهای گذشته آنان است. آنان که پیش از رو آوردن به دین جدید، رفتارهای مغایر با آموزه‌های آن مرتکب شده و یا تکلیفهای الزامی آیین جدید را در گذشته به جا نیاورده‌اند، واکنش در برابر آنان چگونه خواهد بود؟ در صدر اسلام رسول خدا ﷺ این پرسشها را با گفتاری پاسخ فرمودند که بعدها فقیهان از آن «قاعدهٔ جب» را اصطیاد کردند و با توجه به اقبال مردم جهان به اسلام ضرورت پرداختن به آن از منظر فقه در نزد فرهیختگان روشن است. واژگان کلیدی: جب، اسلام، کفر، قاعدهٔ فقهی.

#### مقدمه

جدای از معصومان و هدایت‌یافتگان، انسان (در صورت عدم هدایت) ذاتاً موجودی

\* تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۱۰/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۳/۱۲